

دلاورزند

زندگی پرماجرا می‌لطف‌لحان

آخرین بازمانده سلسله زندیه

نوشته نصرت‌نظمی (یگانه)

بامقصد دکتر باستانی پاریزی

نظمی، نصرت

دلاور زند: زندگی پرماجرای لطفعلی خان آخرین بازمانده سلسله
زندیه / نوشته نصرت نظمی (یگانه)؛ با مقدمه باستانی پاریزی. - تهران:
عارف: ارغوان، ۱۳۷۵.

ج ۲. (۱۱۳۱ ص): مصور.

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

ج ۲، ۱ (چاپ دوازدهم): ۱۳۷۹.

۱. لطفعلی خان زند، شاه ایران، ۱۱۸۱ - ۱۲۰۹ ق. - - داستان.

الف. باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، ۱۳۰۴ - ب. عنوان. ج. عنوان:
زندگی پرماجرای لطفعلی خان آخرین بازمانده سلسله زندیه.

۸۵۳/۶۲ PIR ۸۲۵۳ ۵۳ د ۸

۵۵۲۱ د ۱۳۷۵

۱۳۷۵

م ۷۷-۹۷۸

کتابخانه ملی ایران

ج اول: ۳ - ۵۹ - ۶۲۳۴ - ۹۶۲ - ۹۷۸

ج دوم: ۷ - ۶۰ - ۶۲۳۴ - ۹۶۲ - ۹۷۸

دوره: ۵ - ۶۱ - ۶۲۳۴ - ۹۶۲ - ۹۷۸



با همکاری: انتشارات آراج



انتشارات ارغوان

دلاور زند

نویسنده: نصرت نظمی

نوبت چاپ: پانزدهم، ۱۳۸۸

چاپ: مشعل آزادی

شمارگان: ۳۰۰۰ دوره

انتشارات ارغوان: ایرانشهر جنوبی، ساختمان ۴۳، طبقه اول، واحد ۶

تلفن: ۸۸۳۰۹۵۰۸

بازهم صدای نی میاد

کتاب دلاور زند یکی از رمان‌های تاریخی است که به انشائی زیبا و گیرا توسط خانم نصرت نظمی نوشته شده و تاکنون چندین بار به چاپ رسیده است. با اینکه رمان تاریخی اصولاً درکادر تحقیقات تاریخی جانیگیرد، و با اینکه همانطور که من یک جای دیگر نوشته‌ام - اهل تاریخ - سایه نویسندگان رمان‌های تاریخی را با تیرمی‌زنند^۱ با همه اینها انکار نباید کرد که به هر حال رمان تاریخی - چه اهل تاریخ بخوانند و چه نخواهند - جای خود را در ادب امروز جهان باز کرده است. و بسیاری از جوانان و اهل ذوق خوشبختانه یا بدبختانه پیش از آنکه با متون اصلی تاریخ روبرو شوند، از طریق رمان‌های تاریخی، با قهرمانان تاریخ آشنائی حاصل می‌کنند و همیشه این نکته خاطر آن کسانی را که با تاریخ محض سروکار دارند - آزرده ساخته است که معمولاً تیراز کتاب‌های رمان تاریخی، از تیراژ متون اصلی تاریخ به مراتب بیشتر و گسترده‌تر است - و نمونه این تأثیر از ادبیات تاریخی را میتوان در نوشته‌های مرحوم ذبیح‌الله منصوری دریافت - که خوانندگان کتابهایش وقتی زندگانی تیمور لنگ را از «منم تیمور جهانگشا» نقل می‌کنند یا صحبت‌های خصوصی طیب فرعون را کلمه به کلمه از سینه‌ها حفظاً باز می‌خوانند و باز گو می‌کنند آدم حسرت می‌خورد که چرا فی‌المثل ظفر نامه شرف‌الدین علی یزدی یا ظفر نامه سامی اینطور در میان طرفداران تیمور به اصطلاح فرنگیها «سوکه» پیدا نکرده یا چرا نام تاریخ مصر «ماتون» - مورخ قدیم مصری فی‌المثل، حتی به گوش يك تن از خوانندگان سینه‌ها نرسیده است. کتاب شامپولیون را که لابد کسی از آنها ندیده است چیزی را که نباید انکار کرد، همانا، تأثیری است که اینگونه کتاب‌ها و نوشته‌ها در بالا بردن سطح فرهنگ و

معارف عمومی و علاقه به کتابخوانی و آشنایی به تاریخ دارد، و این همان نکته‌ای است که مرا وادار کرد تا در مجلس ترجمه مرحوم ذبیح‌الله منصوری درباره سبک نویسندگی و اهمیت کارها و کتاب‌های او سخنرانی کنم و کار او را مورد تأیید قرار دهم.^۱

درست است که بحث مطالب رمان‌های تاریخی با حقایق تاریخی سازگار نیست، نویسنده يك رمان تاریخی در بحث خود معمولاً طوری برداشت مطلب می‌کند که خواننده بتواند کم و بیش واقعیت‌های تاریخی را از قسمت‌های تخیلی رمان تاریخی جدا کند. نتایج اخلاقی نیز که از این کتاب‌ها گرفته میشود و معمولاً در جهت بالا بردن سطح اخلاق عمومی و ایجاد معلومات در خوانندگان است و به همین دلیل بود که من در مقاله مربوط به مرحوم منصوری اظهار نظر کرده بودم که نوشته‌های او هیچ ضرری برای خوانندگان خود ندارد، بلکه حاوی منافع و سودهایی هم هست. به هر حال این پدیده ادبی - یعنی نگارش رمان تاریخی که چندان تازه هم نیست، چندی است که وجود دارد و کتاب حاضر نیز - کتاب دلاور زند - از جمله همان نوع کتاب‌هایی است که جای پای خود را در ادب فارسی باز کرده، و نویسنده صاحب ذوق آن که به شاهزاده زندی به صورت يك قهرمان نگاه می‌کند، به طور خوبی از عهده نگارش منظور خود برآمده است، اتفاقاً این لطفعلی‌خان زند نیز از جمله کسانی است که سایه تسلط خود را بر تاریخ ایران خصوصاً تاریخ کرمان به گسترده‌گی تمام افکنده، و چنان تأثیری داشته است که این بنده - که کم و بیش در تاریخ کرمان نورق می‌کند - نیز به زحمت و با ترس و لرز بتواند انتقادات خود را نسبت به حرکات و رفتار جلف و ناسنجیده این شاهزاده جوان زندی بر قلم بیاورد. و همه جا طبق معمول باید دلاوری‌های او مثل زد - که فی‌المثل شبانه از کرمان فرار کرده و يك شبانه روز چهل فرسنگ راه را تا یم‌گر بسته است - و حتی نگارنده جرأت این را ندارد که در حوادث تاریخی اشاره کند که؛ با این مردم کرمان چه گناه کرده بودند که می‌بایست چهارماه در محاصره قحطی باقی بمانند و به عنوان مهمان نوازی، از يك هدف بی‌سامان - طرفداری کنند، و آخر کار هم چندین هزار جفت چشمان خود را روی آن هدف مبهم بگذارند؟ و یا همه اینها بعد از قتل لطفعلی‌خان باز هم ترانه بخوانند که:

۱. این سخنرانی در مجله آینده و هم چنین در کتاب نگارنده تحت عنوان دهزار داستان چاپ شده است.

باز هم صدای نی میاد □ سه

باز هم صدای نی میاد لطفعلیخان کی میاد؟ ولی به هر حال باورهای عمومی مردم به این سادگی نقص شدنی نیست و مخلص نیز در این مورد کوتاه می آید، و اظهار خوشوقتی می کند از این که کتاب دلاور زند سرکار خانم نصرت نظمی به چاپ سه و چهار و پنج و شش رسیده باز هم چاپ های آینده در راه اند و به ترتیب خواهند رسید.

البته باید اشاره کنم به قدرت قلم و لطافت طبع نویسنده که این داستان را در کمال دلبندیری پرداخته است و این خاصیت و موهبتی است که از آن غافل نتوان بود.

توفیق این نومسند عزیز را در نگارش آثار دیگر از خداوند متعال مسئلت دارم و امیدوارم که باشم و چاپ های بعدی کتاب را هم به خوبی و خوشی ببینم.

تهران - آذرماه ۱۳۲۰

باستانی پاریزی

استاد تاریخ دانشکده ادبیات - تهران

سطری چند از نویسنده

بدون شك یکی از چهره‌های گمنامی که بایستی تاریخ ایران به وجود او افتخار کرده شرح زندگانی پرماجرا و سراسر ناکامی او را به عنوان يك فصل برجسته در خود ضبط نماید، لطفعلی خان زند نویۀ دلیر و شجاع کریمخان سلسله خاندان زندیه می‌باشد. لاوری که اگر خیانت اطرافیان و اقبال بد خودش نبود احتمال داشت افتخارات سایر سرداران نامی ایران را تحت الشعاع قرار داده، بزرگترین فرمانروائی جهان و معظم‌ترین ممالك تاریخ را به وجود آورد.

در این داستان سعی شده است حقایق مسلم تاریخی در قالب يك داستان مهیج و شیرین که شامل دوران پرحادثه جوانی و سلطنت کوتاه و ناکامیهای پی‌درپی این شاهزاده عالی‌نسب و شجاع باشد، تقدیم شیفتگان افتخارات تاریخ ایران گردیده و خوانندگان را با یکی از لاوران پاك سرشت این سرزمین آشنا و مجاهدات و جانبازیهای او را در راه حفظ موجودیت و سیادت کشور باستانی خویش به نظر ایشان برسانم.

باشد که روح تابناك او پس از گذشت قرن‌ها و پس از آن زندگی سراسر حرمان، از فواز آسمانها بر هم‌میهنان خویش بشگردد و از سرشکی که ایشان بر سرگذشت غم‌انگیز و شجاعانه‌ی او خواهند ریخت آرامشی یابد و امید است این داستان نا آنجا که بتواند خاطره‌ی يك جانباز فداکار و يك خدمتگزار از یاد رفته‌ی این آب و خاک را در خاطرها زنده سازد.

نصرت نظامی

مقدمه

یارب سندی مملکت ازهمچو منی
دادی به مخنثی نه مردی نه زنی
ازگردش روزگار معلومم شد
پیش توجه دَف زنی چه شمشیرزنی
[لطیفعلی خان]

افلاطون در مقام آرزو می گفت: ای کاش دانشمندان، فرمانروایان بودند، یا امرا و سلاطین دانشمندان! پس از درگذشت افلاطون که بیش از بیست قرن می گذرد، تاکنون هزاران فرمانروای دانشمند داشته ایم، که همه دزدان با چراغ بوده اند و صد درجه بدتر از سلاطین مستبد ابله به شمار می روند.

تیمور گورکان به قول و گفته خودش در کتاب «منم تیمور جهانگشا» قرآن کریم را بطوری از حفظ داشت که حتی می توانست آیات شریف هر سوره را از آخرین آیه شروع و به اولین آن ختم نماید. آقا محمدخان قاجار که از کله مسلمانان هموطن خود مناره ها می ساخت، در صغرسن به دستور کریم خان به حوزه علمیه شیراز جهت تلمذ علوم دینیه اعزام به روایت ژانگوره محقق و مورخ فرانسوی به درجه اجتهاد و فقاہت رسید، اولی «تیمور» همیشه در سفرهایش اعم از جنگی یا غیر آن مسجدی منقول به همراه داشت و دومی «آقا محمدخان» هیچ گاه نماز و روزه اش ترک نمی شد. این هر دو از جباران تاریخ بودند، و تصور می نمودند که حفظ ظواهر احکام شریعت و روزه گرفتن و نمازگزاردن می توان مسلمان واقعی بود، در حالی که رفتار و کردار ناپسندشان با هیچیک از تعالیم اسلامی مطابقتی نداشت.

اصولاً و به حکم طبیعت انسانی، امارت مطلقه لازمه اش منافه و مفاخره است، که نتیجتاً به ظلم و ستم منجر می شود، ولو این امیر هیتلر و موسولینی باشند یا خواجه نظام الملک، بانی دانشگاه های معروف نظامیه بغداد و نیشابور، یا آلبرت انیشتین. لکن استثنا هم وجود دارد. - گوا اینکه استثنا به حکم منطق قانون نمی شود - فی المثل همان کریم خان که گروگان با اسیر خود را جهت اکتساف علوم روانه حوزه علمیه می کند، مردی است عامی و ساده دل، متدین و معتقد، متعصب به مذهب حقه شیعه علوی اثنی عشری. چون فوق العاده امین و مذهب الاخلاق است، به ریاست ایل زند که مقیم قریه «پری زنگنه» فیما بین اراک و ملایر است انتخاب می شود، میزان هوش و درایتش تما بدانجا رسیده که بدون اجازه و انتخاب وی در عشیره اش ازدواجی صورت نمی گیرد، او لر است و از سیاستهای منحوس ماکیاولی نا آگاه. او خدا را می شناسد و بس. احکام شرعی را خود عهده دار نیست، بلکه اجرای آنها و فتاوی را به عهده اهلش «فقها» سپرده است. گویا بدون اینکه روح افلاطون و اپیکور از وجود وی در روی کره ارض مطلع باشند

فلسفه «مدینه فاضله» و باغ اپیکور را محدوده کوچک طایفه زندیه پیاده کرده است.

ناگهان این مرد شریف و باایمان آگاه می شود که هموطنان او که همه شیعه حقیقی علی مرتضی اسدالله الغالب (ع) اند گرفتار قوم افغان که شیعیان را رافضی و مهدورالدم می شناسد و رهبری آنان به عهده محمود و اشرف نامی است، شده اند و سلطان بی لیاقت و تن پروری که به زعم او از سلالة پیامبر گرامی اسلام (ص) می باشد به دست خویش تاج و تخت و دختران خود را به رسم پیشکش به آنان که از لثام خلائقند تقدیم فرموده است!!!

عرق مذهبی اولرزه می افتد. خون عشیره ای اش به جوش می آید. چه کند؟ می شنود که مردی مثل خودش که ایلپاتی است برای دفع و رفع غائله افغانه دامن همت به کمر بسته و شمشیر دادستان را از نیام کشیده است و در این هنگام، در قریه مهماندوست مقابله و مقاتله فریقین است، او درنگ را جایز نهموده و با تعدادی از برادران و عموزادگان و سایر اقربای دور و نزدیک که تربیب به دوهزار جوان گرد و دلیر است. با شتاب به کمک سردار ابیوردی می شتابد. پس از خاتمه جنگ و پیروزی چشمگیر نادر، کریم خان سخت مورد توجه سپهسالار قرار می گیرد و تا پایان عمر و سلطنت نادر که از صفویه منتزع و به افشاریه - طبق آراء نمایندگان مردم که در دشت مغان گرد آمده بودند - منتقل می شود با وجاهت دینی و ملی مقام خویش را حفظ و جزء چندتن امتای سلطان مقتدر افشار باقی می ماند. نادر در اثر بیماری «هیستریک» که ناشی از کور کردن فرزند ارشد و بیگانه خود، رضاقلی میرزا، بود دچار توطئه سران نمک شناس خویش شده و شبانه در چادر خود به قتل می رسد.

توطئه کنندگان و قاتلین - به صراحت تاریخ کریم خان از این عمل ناجوانمردانه مطلع نبوده است - متواری و هر کدام در گوشه ای کوس

لمن الملکی می‌زنند: محمد حسن‌خان قاجار، کوچک بیک افشار ارموی، موسی بیگک و صالح بیگک افشار و دیگر کسان. کشوری که به جهت نادر یکپارچه و وحدت کلمه شعارش شده بود از هم پاشیده می‌شود.

ایسن وضع برای این شجاع مرد مسلمان مسالایطاق است. برادران، نوادگان، و اقوام دیگر نادر از یکسو و سردارانش از سوی دیگر خاک مملکت را به توبره کشیده‌اند. وظیفه او چیست؟ پر معلوم است تکلیف او را دینش برای وی تعیین کرده. این اسلام است که به وی دستور می‌دهد: یاری به مستضعفان و انتقام از مستکبرین. سیف قاطع او داور قرار می‌گیرد دبری نمی‌باید که متجاسرین به سزای اعمال وحشیانه خود رسیده هر کدام پس از یکدیگر به دیار عدم رهسپار می‌شوند.

ایران دوباره به هم می‌پیوندد و امیر بلامعارضش کریم‌خان زند است. ولی شاهرخ میرزا نوه نادر را که مکحول شده بیاس نمک‌شناسی از جدش که روزی امیر او بود در حکومت خراسان باقی می‌گذارد. او از کلمه شاه، سلطان و امیر به سختی بیزار است. چون سلطنت را ویژه حضرت ولسی عصر (عج) می‌داند لذا خود را وکیل‌الرعا یا نام می‌دهد. از تشکیل حرمسرا و دربار و زدن سکه به نام خویش مستنکف است. قضاوت در ید روحانیون راستین قرار دارد. امن و آسایش و رفاهیت عمومی در قلمرو پهناور او پس از مدت کوتاه خلافت علی بن عمران (ع) در سراسر تاریخ شش هزار ساله قوم ما بی‌نظیر است. ولی دریغ و صد دریغ همیشه عالی‌ها را معاویه‌ای در پی است. کریم‌خان به قدری دادگستر بود که هنگام فحطی اصفهان دستور داد گندم ذخیره ارتش او نیمی برای خوراک و نیمی برای بذر به کشاورزان داده شود. و با این تدبیر محتکربین دچار محظور شدند و اجناس انباری بازاری شد و در نتیجه هم مردم از گرسنگی رهایی یافتند و هم قشون او بدون آذوقه نماند آری این است عمل یک مرد ساده ولی بسا ایمان کریم‌خان در

۱۲ صفر المظفر ۱۱۹۲ هجری قمری مطابق با سال ۱۷۷۸ میلادی روی در نقاب خاك كشید، آقاخان محمدخان که در کودکی به وسیله علیشاه یا عادلشاه افشار محجوب، واژهٔ فقهی و عربی اخته شده بود، بلافاصله برای تدارک قشون و تهیه لوازم سلطنت به ورامین که قبلاً به وسیله مکاتبات محرمانه مرکز توطئه قرار گرفته بود گریخت. (بدیهی است این مجملی است شرح کامل را در متن کتاب خواهید خواند. پس از کریمخان ابوالفتحخان پسرش به کمک زکیخان زند بر تخت سلطنت نشست اما در عمل قدرت در دست زکیخان بوده و او عده‌ای از امرای زندیه را که بلند پرواز بودند مسموم یا مقتول کرد تا بتواند ابوالشان را در اختیار گیرد. به قول واتسون نویسنده انگلیسی اگر زکیخان طبق مرسوم زمان آنان را کور می کرد زنده می ماندند و ابوالشان قابل تصرف نبود. پس باید به کلی معدوم شوند. علی مرادخان زند در سابهٔ حمایت زکیخان که دایی وی بود والی منطقه‌ای گردید که قبلاً به وسیله چند حاکم اداره می شدند. ذوالفقارخان حاکم خمسه و زنجان که آن منطقه‌ای را میراث آباء و اجدادی خویش می دانست سر از اطاعت ابوالفتحخان (فی الواقع زکیخان) باززد و عاقبت کار به جنگ انجامید. ولی طرفین به وساطت ملا مسیح تهرانی (پدر آیت الله حاج میرزا مسیح تهرانی، که در غایلهٔ گریبایدوف در زمان فتحعلیشاه عامل اصلی بود آشتی نمودند. اخبار ناگواری از شمال می رسید که آقا محمدخان قاجار قشون فراوانی تهیه کرده و عازم تهران خواهد شد. و بالاخر داین پیش بینی به حقیقت پیوست و آقا محمدخان قشون علیمردانخان فرمانده زندیه را در تنگهٔ عباس آباد تارومار و راه تهران به خواجه قاجار باز گردید. آقا محمدخان می دانست که قشون وی نیاز مبرم به پول دارد، و چون خود فاقد آن است، بایستی از جایی تهیه شود. به او گفته بودند که ذوالفقارخان گنجینه و ثروتی بیکران دارد. وی بی درنگ جعفر قلیخان برادرش را به جنگ امیر خمسه فرستاد. ذوالفقارخان منهزم و

نقدینه و اموال بی حساب او در بد آقا محمدخان قرار گرفت. علیمردان که جان به سلامت به در برده بود، در شیراز به ابو الفتح خان سلطان زند پیوست و بی دغدغه و غافل از شیطان مجسمی چون مخنث خان قاجار به خوشگذرانی مشغول گردیدند. شهر شیراز که در زمان کریم خان ملقب به دارالعلم شده بود در اثر بی توجهی زمامداران نالایی مجدداً دارای روسپی خانه، قمارخانه و میکده گردید. بازار یهودیان سخت رواج گرفت (ربا). رضا قلی خان قاجار که برادر آقا محمدخان بود تمرّد را آغاز کرد. ولی این یاغی، سر دوهمدست خود (خوانین لاریجان که به خان سیاه و خان سفید اشتها داشتند) را بر باد داد و خود با در بدری و خواری از این جهان فانی در گذشت.

پس از این پیروزی آقا محمدخان رسماً در مازندران به تخت نشست و ایران ملوک الطوائفی گردید.

اینک مقدمه ما به جایی رسیده که ناگزیر باید قدری نسبت به آل زند گفتگویی داشته باشیم. در سال ۱۱۹۶ هجری قمری دو پادشاه نیمه بزرگ در ایران سلطنت می کردند. آقا محمدخان در شمال و ابو الفتح خان در جنوب، علاوه بر آنان چند شاهچه که برای خود حتی قائل بودند، یکی از آنها علی مردان زند که در اصفهان داعیه داشت، دیگری بازماندگان نادر افشار در خراسان در آذربایجان، و ارسران و قهستان (جنوب خراسان). ابو الفتح خان آزاری نداشت زیرا به می و معشوقه قانع می بود. ولی زکی خان عموی او بسیار شدیداً عمل و سفاک به شمار می رفت و برخلاف برادر جوانمردش به مردم ستم روا می داشت. شغل رسمی زکی خان فرمانداری شیراز، اما در حقیقت سلطان رسمی جنوب ایران جز او کسی نبود. در تمام شئون ممالک دست انداخته و هر گونه مالیات و عوارض از هر کجا می آید به کبسه چون چاه و بل وی سرازیر می گردید. فی الواقع متسوفی الممالک نیز خود وی بود. یکی از کارهای پلید زکی خان این است که بر شراب، نوشابه ای که در دین

رسمی کشورش یعنی اسلام ممنوعیت کلی دارد مالیات وضع کرد، البته به نفع خویش. و در عوض بر خلاف عقاید عامه، خرید و فروش و شرب آنرا آزاد اعلام نمود. نخطی بدون چرا از حکم قرآن کریم - در صورتی که در زمان کریم خان خریدار، فروشنده و شارب آن جد شرعی داشتند که به وسیله روحانیون انجام می گردید و مقبولیت عامه داشت. کریم خان دستور داده بود وقتی که انگور را برای فروش به بازار عرضه می کنند، روی آنها آب نمک غلیظ بریزند زیرا اگر انگور برای خوراك شستشوداده شود آب نمک آن از بین رفته و هیچ گونه لطمه ای به طعم و ماهیت غذایی آن نمی زند، ولی املاح رسوب شده در پوست دانه های خوشه آنرا از حیز انتفاع برای انداختن شراب خارج می کند. - دخیترم که فوق لیسانس شیمی است این موضوع را از نظر علمی تأیید می نماید -.

قصه خلر (خلار)^۱ مرکز تهیه این آب شیطانی شده و جوانان را فریفته و متناد می کرد. اگرچه این موضوع امروز در اکثر کشورهای اسلامی قابل توجه نیست و زمامداران غربزده با متمایل به شرق بدان اهمیت نمی دهند و فراهم نمودن آب آشامیدنی فی المثل در قاهره یا تونس و اردن مشکل تر از به دست آوردن انواع مشروبات الکلی خارجی و داخلی است، مثل قبل از انقلاب اسلامی ایران. ولی در آنروز - زمان کریم خان - حکم پیدا کردن گنج کاذب را داشت. ببیند در اندك مدت چگونه حکام بك دیسن ۱۲۰۰ ساله ملعبه يك موجود انسان نما قرار می گیرد او، علیمردان حاکم اصفهان نوشت که تسو دست نشانده منی و بایستی خراج بفرستی.

۱- پس از پیروزی مشروطه خواهان یفرم خان اردنی غیر ایرانی که به ریاست کل نظمیه کشور رسیده بود با وضع مالیات و چپاندن (باندربول) نیز عمل زکی خان را تکرار کرد ولی مورد اعتراض شدید مقامات روحانی قرار گرفته.

وی در جواب گفت: شیر به شغال باج نمی‌دهد. او مجبور شد به يك مرد روحانی که متأسفانه من هرچه تقلا کرده و به تواریخ معتبر مراجعه نموده‌ام نتوانستم نام وی را دریابم که مقیم ایزدخواست بود بنویسد: مالیات ایزدخواست سالی ۷۲۰۰ تومان است و شما باید تا چند روز دیگر که بیش از يك هفته نخواهد بود جمع‌آوری و به من تقدیم!! کنید.

می‌دانید پیشوای روحانی ایزدخواست در جواب چه نوشت؟

— ما قدرت و توانائی پرداخت این مالیات غیرشرعی را نداریم زیرا اگر همه ایزدخواست را جستجو کنید و اموال و امتعه منقولی را که برابر خواسته شما باشد نخواهید یافت خانه‌های ما هم که جز خشت و گل چیزی نیستند، هرچه می‌خواهی بکن ولی به شرط آن که از من شروع شود.

این بیدادگر ۱۸ تن جوان را که بین سنین ۱۴ و ۱۸ بودند از مردم بومی انتخاب و برای رفع اخشم خود به دار آویخت. به این هم بسنده نکرد و سید سالخورده روحانی را که استقامت کرده و جواب دندان‌شکن داده بود، دستور داد او را آوردند و به او گفت شکست من در گرفتن این باج توئی، و امر کرد شکم وی را دریده و امعاء و احشاء او را به بیابان بیفکنند. لعنة الله على القوم الضالمن.

متأسفم که نام این شهید بزرگوار را نمی‌دانم و از همه خوانندگان گرامی استدعا دارم اگر نامی از وی شنیده یا خوانده‌اند وسیله ناشر به مؤلف محترم اعلام نمایند که اجر جزیل دارد.

چون روحانی ارجمند در تمام مدت شکنجه عکس‌العملی نشان نداد به جای اینکه سبب کظم غیظ این حجاج بن یوسف ثانی شده باشد، برعکس مقرر داشت زن و دخترانش را در اختیار سربازان (مافی) بگذارند. بشکنی ای قلم مگر ظلم چقدر می‌شود؟

خوشبختانه هنوز آنطور که ز کبختان تصور می‌کرد، سربازان یا

لطف علی خان زند دلیری کم نظیر بود و جرئتی شبیه به پهلوانان اساطیری داشت، او بدون اندیشیدن به کمی عده سربازان خود و کثرت قوای دشمن هیچ گونه هراسی به دل راه نمی داد. آرزویش این بود که دوره کریم خانی تجدید شود. فقر، فحشاء، میخوارگی و قمار که مبتلا به عمومی شده دیگر بار از صحنه گیتی رخت بر بندد و سنت رسول الله و احکام قرآن کریم دیگر بار بر جامعه مستولی گردد.

جعفر خان در شیراز به سر می برد و چون آقا محمدخان قصد تصرف اصفهان را داشت، زیباترین جوان ایران و اشجع آنان یعنی لطف علی خان با تشکیلات منظمی که به اصطلاح امروز کماندو یا رنجر خوانده می شود در خارج شهرها بطوری آقا محمدخان را که شیراز و اصفهان را در محاصره داشت درمانده کرده بود که خان قاجار از ترس شبیخونهای وی خواب راحت و استراحت را از دست داده بود. مرحوم میرزا حسن خان مستوفی الممالک که از رجال نیکنام و باسواد اخیر ایران است از قول پدرش شادروان میرزا یوسف آشتیانی و وی به گفته میرزا ابراهیم خان بیگلربیگی صدراعظم آقا محمدخان روایت کرده که خان قاجار به محارم خود گفته بود اگر کسی لطف علی خان را زنده دستگیر کند هم وزن وی به آورنده الماس خواهم داد. ناچیز این مطالب را از خانم هما مستوفی الممالکی دختر مرحوم میرزا حسن شنیده ام.

لطف علی خان هنگامی قشون کثیر آقا محمدخان را به ستوه می آورد، که به قسول امروزیها طفلی دبیرستانی بود. یعنی زیر ۱۸ سال داشت. اما نبوغ و سن با یکدیگر تباینی ندارند. موسسات ذر سن ۷ سالگی تمام موسیقیدانان هم عصر را عقب گذارد یا علامه حلی به قولی کمتر از ۱۲ سال داشت که به درجه اجتهاد رسید. در تاریخ فرانسه پس از انقلاب، ناپلئون بناپارت جوانترین افسر جزم بود که سرانجام قاره اروپا را به زانو در آورد.

پس نباید تعجب کرد که چگونگی يك نوباوهٔ ۱۶ ساله با گرسنگی بالان دیده‌ای چون اخته‌خان به جوال می‌رود.

وقتی آقامحمدخان شیراز را در محاصره داشت لطف‌علی دانست که وی با نیروی کوچک خود قادر نیست که با نیروی بزرگ وی مقابله نماید و اگر رو در روی وی جبهه‌بندی کند و مبادرت به جنگ منظم نظامی کند در محو خود کوشیده است. بنابراین بایستی جنگ فرسایشی پجریکی را انتخاب کرد و به همین نحو عمل نمود و مدتی طولانی خان قاجار را مستأصل و علاوه بر قتل بسیاری از لشکر دشمن غنایمی قابل توجه به دست آورد کما اینکه در يك شب پاییزی سربازان لطف‌علی‌خان با تقلید صدای شغال که بعد از نیمه شب برای حمله به جالیزهای صیفی معمول می‌دارند لشکر خان قاجار مورد شیبخون قرار گرفت، آنها تصور کردند که این شغالان هستند که به اردو حمله‌ور شده‌اند و آن را ناچیز شمردند، در صورتی که نتیجهٔ تاکتیک نظامی لطف‌علی‌خان به قیمت جان ۷۰ تن سرباز قاجار و بیش از ۲۰۰ تن مجروح تمام شد و سربازان زند تعدادی تفنگ و شمشال به غنیمت بردند.

ويك شب بعد، از صدای بوم تقلید کرده و دیگر شب، از آوای چندش‌آور گفتار استفاده، و نتیجهٔ شب اول را گرفتند؛ و تمام این تمهیدات به وسیلهٔ خود لطف‌علی صورت می‌گرفت لطف‌علی‌خان هرگز از يك جناح جنگی، برای سردرگمی دشمن دوبار استفاده نمی‌کرد. بلکه گاه می‌بود که شبانگاه نیروی خان قاجار از چند سو خود را مورد تهاجم دشمن می‌دیدند، و این موضوع چنان ایشان را آسیمه سر کرده بود که بعضی از سربازان ترکمن وجود جن را قبول کرده، و اگر ترس از سفاکی آقا محمدخان که سربازان فراری را به فجیع‌ترین طرز مثله می‌کرد نبود دهها مرتبه فرار را برقرار ترجیح می‌دادند.

ولی تقدیر هیچگاه مطابق تدبیر نیست.

يك شب لطف علی خان از سوی خاور دست به یورش زد و بعد از يك جنگ کوتاه مدت در همان جانب حمله مبادرت به عقب نشینی نمود. در هنگام بازگشت آهسته می رفت برای اینکه قشون دشمن او را تعقیب نماید و آنها را به کمینگاه بکشاند. همین که به سربازان لطف علی خان رسیدند ناگهان مفاکی بزرگ که از قبل تعبیه شده بود در زیر پای آنان دهان گشوده و جمعی غفیر را در خاک مدفون ساخت. از ابداعات بی نظیر این سردار خردسال زند عملی است که به قول ژان گوره محقق فرانسوی بی شباهت به مین گذاری امروزی نیست.

خان قاجار پیرامون اردوی خود مبادرت به احداث تله گرگ گیری کرده بود. و شما می دانید که هر موجودی در این دام بیفتد علاوه بر اسارت حتماً يك پای خود را برای همیشه از دست خواهد داد؛ و این در صورتی است که مجروح دچار قانقار یا نشود و الا مرگ وی حتمی است.

لطف علی خان به وسیله جواسیس خود از این امر آگاه می بود. دیگر صدای شغال و آوای کفتار و جغد را به کنار گذاشت (چون می دانست حریف دست او را خوانده است) از آن به بعد پیشقراولان لطف علی بدون صدا به اردوی خان قاجار نزدیک می شدند، و آنان که وظیفه داشتند، بیشتازان اولیه را معدوم کنند و یشتن را به فرم جانوران گوناگون مثل خرس، گرگ، روباه، ببر و پلنگ (البته با ماسک صورت) و با چهار دست و پا می خزیدند و به نگهبانان صف اول جبهه نزدیک می شدند، و تا آنان خود را دریابند کارشان ساخته بود، زیرا به مجرد نزدیک شدن قطعه خمیری را که در دست داشتند در دهان آنها فرو می کردند و آنان را از فریاد کردن و کمک خواستن باز می داشتند. آقا محمد خان که در نبوغ فرماندهی و استراتژیکی وی بحشی نیست قشون خود را در سراسر حلقه محاصره بخش و پلا نمی کرد

و در جهات اصلی (شمال - جنوب - شرق - غرب) يك واحد قوی مستقر می‌داشت.

در نیروی پارتیزانی لطف‌علی يك سرباز پیر وجود نداشت، همه شاد و سرزنده و فقط يك فرمانده در صورتی که خان قاجار به طور اجبار دارای چند فرمانده مختلف بود.

تفاوت چشم‌گیری وجود داشت، لطف‌علی و سربازانش غیور و بی‌تجربه که در اثر چند پیروزی کوچک غرور و شکست‌ناپذیری را به آنان القا کرده بود.

آقامحمدخان مردی پر تجربه بنا مردانی چموش و دنیادیده، تفاوت بسیار بود. آقامحمدخان پشت‌گرمی به نهران و استرآباد و مازندران داشت، اما لطف‌علی جز خود و یارانش مستظهر به هیچکس نبود. نتیجه از نظر منطق معلوم است، لطف‌علی دلاور است و چابک و لسی بی‌پشتیمان. چون در این جنگهای به خصوص مردم دخالتی ندارند، عده‌ای سرباز مزدور و عده‌ای کمی معتقد و مؤمن.

من اگر بخواهم این مقدمه را ادامه دهم تصور می‌رود که فسرع زاید بر اصل شود.

نویسنده محترم جناب نصرت‌نظمی در نوشتار خود در حدود استطاعت تاریخی و استعداد نویسندگی حق‌مطلب را ادا فرموده‌اند. شما را به قرائت این تاریخچه زیبا که به سبک رومان‌تیسیم نگارش یافته توصیه می‌کنم ولی ناگزیرم استدعا کنم به جناب مؤلف خرده‌نگیرید زیرا مورخین حرفه‌ای ما چون مرحوم رضاقلی‌خان هدایت صاحب روضة‌الصفای ناصری هم بعللی نتوانسته حق‌مطلب را ادا کند تا چه رسد به جناب نظمی.

در خاتمه امیدوارم که زحمات جناب نظمی و ناشر محترم این کتاب

ارزشمند مورد قبول پژوهشگران و دستداران تاریخ این سرز و بوم قرار
گیرد.

تیرماه ۱۳۶۳ تهران
مرتضی بینش